

چپ و چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی!

تقی روزه

سرمایه داری برای تأمین انباشت سرمایه و نرخ سود بیشتر و تثبیت موقعیت خود در برابر مبارزات بی وقفه استثمارشوندگان، همواره در تلاش برای بازتولید موقعیت خود در عرصه های گوناگون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بوده و این کار را اساساً از طریق بازتولید مناسبات مبتنی بر استثمار نیروی کار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و بالأخره با سازماندهی و ساختارهای سلسه مراتبی و قابل کنترل به عمل می آورد.

ضرورت اتخاذ مشی مستقل و ضدسیستم چپ با نگاهی به انتخابات فرانسه پس از گذشت چهارماه.

بالأخره از مرکولاند تا مرکوزی چه قدر راه بود؟! این سؤال بود از کسانی که مشغول توهم پراکنی پیرامون انتخاب فرانسه بودند و در تلاش برای روانه کردن نارضایتی عمومی به سیکل معیوب گزینش از میان بد و بدتر، البته راه درازی بین آن دو نبود. اکنون نزدیک چهارماه از انتخابات فرانسه و ریاست جمهوری فرانسوا اولاند می گذرد. رسم بر این است که عملکرد رئیس جمهور جدید با در نظر گرفتن شعارها و وعده های پیشاانتخاباتی در انتهای یکصدمین روز به قدرت رسیدن توسط تحلیل گران و روزنامه نگاران زیر ذره بین برده شود و نظرسنجی هایی برای پی بردن به رویکرد افکار عمومی به خصوص حامیان رئیس جمهور صورت گیرد. اگرچه ممکن است این محدوده زمانی و یا مکانیزم هایی که برای پی بردن به درجه رضایت و یا نارضایتی شهروندان بکار گرفته می شود برای یک ارزیابی قاطع کافی نباشد، با این همه نوع قضاوت اولیه نسبت به عملکرد و جهت گیری های دولت جدید توسط شهروندانی که معمولاً دارای شامه تیزی هستند و تحولات را به دقت پیگیری می کنند، در جای خود دارای اهمیت است و می تواند در کنار شاخص های دیگر، تصور اولیه و نسبتاً روشنی از میزان پای بندی دولت جدید به وعده های انتخاباتی و سمت گیری آن را به نمایش بگذارد. البته به تجربه ثابت شده است که در دموکراسی های موجود همواره شکاف بزرگ و تناقضات آشکار و گاه کاملاً متضادی بین وعده های پیش انتخاباتی و

عملکرد پس از کسب قدرت وجود دارد. چرا که دیگران امرشناخته شده ای است که سیاستمداران پس از نشستن پشت فرمان ماشین قدرت، به عنوان کارگزاران برگزیده در برابر اربابان واقعی قدرت و مکتب - طبقه بورژوازی- تعهدات و محضورات دیگری دارند. باین ترتیب ماشین و جاده ای که در آن رانده می شود با تعویض راننده تغییری پیدا نمی کند.

نظرسنجی ها پیرامون عملکرد یک صدروزه رئیس جمهور جدید نشان دهنده آن است که علیرغم برخی اقدام های اصلاحی و اولیه، نظراکثریت پرسش شوندهگان درباره عملکرد و جهت گیری اولاند و وعده های او به خصوص در مورد موضوعات اساسی چون بیکاری و کنترل بحران اقتصادی و بحران یورو و در رأس آن ها مقابله با سیاست های ریاضت اقتصادی و اتخاذ سیاست های معطوف به رشد و اشتغال، در مجموع منفی است و از محبوبیت اش نیز کاسته شده است.

در این فاصله موضع گیری اولاند نسبت به بحران یونان و واسپانیا و دفاع از اعمال ریاضت اقتصادی در کشورهای بحران زده، پس گرفتن آنچه که در مورد کولی های فرانسه گفته بود، ادامه سیاست های خارجی امپریالیستی و مداخله جویانه سارکوزی، از جمله سیاست جنگ افروزانه در مورد بحران سوریه، دفاع از تشدید تحریم های اقتصادی ایران، عدم واکنش درخور علیه بیکارسازی ها توسط تراست ها و در رأس همه اینها تشدید وخامت اقتصادی و نوعی سازش با سیاست های مورد دفاع مرکل، یعنی همان رویکردی که تحت عنوان واژه مرکولند پیش بینی می شد، از دلایل عمده این نارضایتی به شمار می روند.

از مصادیق مشخص و عینی رویکرد اولاند است. شورش اخیر جوانان در شمال فرانسه بازتاب دهنده ناامیدی آنها نسبت به بهبود در اوضاع اشتغال و معیشتی آنان است.

ژان-نوکل ملنشون که کاندید جبهه چپ در انتخابات ریاست جمهوری بود و در دور دوم انتخابات از مردم فرانسه و کارگران و حامیان خود خواسته بود که بدون هرگونه قید و شرطی هم چون رأی دادن به خود وی، آراء خود را به سود فرانسوا اولاند به صندوق ها بریزند، اکنون لب به انتقاد از وی گشوده است. او اولاند را متهم به عقب نشینی از وعده های انتخاباتی کرده و از وزرای ناراضی سوسیالیست های می خواهد که علیه سیاست های اولاند به شورش و مستقل عمل کنند. ولاند که در کارزار انتخاباتی خود با معاهده مالی اتحادیه اروپایی که دولت ها را به برنامه های از نظر اقتصادی مهلک کاهش کسری بودجه پیوند

کرده بود، اکنون خود را به آن متعهد کرده است و حتی ممکن است که به کمک راستها بخواهد این سیاست را در مجلس و گنجاندن آن در قانون اساسی به تصویب برساند. سیاستی که بزعم برخی از سوسیالیستها به معنای ریاضت مادالعمر خواهد بود.

ملنشون و متحدین او خواهان همه پرسی پیرامون این مسأله هستند تا اقدامات پارلمان حداقل از حمایت دمکراتیک مردم برخوردار باشد. ملنشون می‌پرسد: "اگر شما از معاهده خود این قدر مطمئن هستید، چرا نظر مردم را نمی‌پرسید؟ بعد از یک کم‌دی مذاکره [با آلمان] این یک فروش کامل بود. آیا ما باید قرارداد مرکوزی [مرکل-سارکوزی] را بپذیریم؟ فضای باقی‌مانده در کشور برای مانور چپ را از دست بدهیم؟ ریاضت برای همیشه؟". ملنشون با اشاره به مشکلات اقتصادی و بیکاری بالای ۱۰ درصد کشور، اولاند را به لیبرال بودن هم چون آن‌هایی که پیش از این فاجعه‌های یونان، اسپانیا و پرتغال را موجب شده اند، متهم کرده است. او رئیس‌جمهور را به خاطر بی‌عملی درباره رکود صنعتی که مورد برجسته آن برنامه‌های مورد مشاجره برای تعطیل کردن کارخانه پژو-سیتروئن در یک منطقه دچار رکود و بیکاری است مورد انتقاد قرار داده و پرسیده چرا قانونی که از طرف جبهه چپ در پارلمان مطرح شده است- و بنگاه‌های سود ده را از اخراج کارگران به خاطر عدم نیاز به آن‌ها منع می‌کند- در میان اقدامات اضطراری دولت نبوده است. ملنشون با لحنی تحقیرآمیز نتیجه گرفت که صد روز نخست اولاند در قدرت تقریباً هیچ بوده است

[آیا زمان شورش علیه اولاند فرارسیده است، منبع مورنینگ استار به نقل از نشریه هفته *۱]

رویکرد راست روانه چپ‌های فرانسه و نیز چپ‌های ایرانی حامی آن به هنگام انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، موجب نگارش سه مقاله انتقادی نسبت به این رویکرد تحت عناوین "انتخابات فرانسه و چپ گروگان گرفته شده"، از "مرکوزی" تا "مرکولاند" و توهمات که به نام چپ رادیکال پراکنده می‌شود! و "نگاهی به چند انتقاد و برخی مفاهیم کلیدی مرتبط با شکل‌گیری یک چپ مستقل و ضد سرمایه داری" گردید که در آن از منظر چگونگی چرخه بازتولید سیستم سرمایه داری به نقد رویکرد این رفقا در تبدیل شدن به بخشی از سازوکارهای چرخه

سیستم حاکم پرداخته و در همان حال از منظر مبارزات ضدسیستمی و در راستای محور هفتم مشخصات پارادایم جدیدی که جنبش‌های جدید حامل آن هستند*۲، به مشخصات مشی و تاکتیک مستقل چپ ضدسیستمی پرداختم. در ذیل عملکرد صدروزاول دولت اولاند، بی‌مناسبت ندیدم که مروری هم داشته باشیم به خطوط اصلی و تلخیص شده از آن سه مقاله. چرا که این معضل فقط مختص فرانسه و مقطع معینی از آن نبوده بلکه معضلی فراگیر است. به عنوان مثال در مورد آمریکا و رقابت بین دوحزب دموکرات و جمهوری خواه نیز همین معضل مطرح است. علاوه بر این، تشدید بحران در جوامع سرمایه داری پیشرفته از جمله تشدید بحران در نظام سیاسی و از جمله دموکراسی نمایندگی، اهمیت و ضرورت پرداختن به مشی مستقل چپ‌ها را دوچندان می‌کند.

طبق این توهم پراکنی‌ها ادعا می‌شد:

با سرکار آمدن اولاند گویا سلطه سیاسی نمایندگان کلان سرمایه داران، نئولیبرالیسم و سرمایه مالی (دوران سرکوزی) بسرآمده است، و این درحالی است که حتی شماری از تحلیل‌گران سرمایه داری برای نشان دادن پیوند اولاند و مرکل واژه جدید مرکولاند را جایگزین مرکوزی کرده بودند.

اما آن چه که توسط این چپ پراکنده می‌شد حاکی از آن بود که مصاف بزرگی در پشت صف آرائی جدید و قدیم جریان دارد که آینده و سرنوشت اروپا را رقم خواهد زد و حزب سوسیالیست فرانسه به رغم سابقه چرخش به راست، اما زیر فشار انتظارات رأی‌دهندگان، وخامت بحران و فشار احزاب چپ رادیکال، اینک در یک حالت بینابینی قرار گرفته و ناگزیر است که یک سری از شعارهای چپ رادیکال را پیش به برد و برای انجام قول و قرارهای انتخاباتی خود با کلان سرمایه داران و نمایندگان اصلی آن‌ها (آلمان و انگلیس و...) درگیر شود... باید در انتظار یک اصطلاح جدیدی که سرنوشت آینده اروپا را رقم خواهد زد بود... من خیلی خوش بین هستم... (نگاه کنید به گفتگوهای رادیو همبستگی و رادیو وتلوویزیون برابری پیرامون انتخابات فرانسه*۳)

هم چنین برای مشروعیت بخشیدن به این نوع سیاست ورزی درون سیستمی، و البته در نقش اپوزیسیون آن، ادعای شد شرکت در انتخابات کشورهای سرمایه داری آزاد، از دوران مارکس و انگلس تا دوران لنین و امروز، قاعده بازی در بین احزاب چپ و رادیکال بوده است، بدون این که لحظه‌ای به نتایج و عواقب این قاعده بازی- حتی اگر توسط آن‌ها هم گفته شده باشد که چنین نیست- اندیشیده باشند! مجاز بودن

استفاده از تریبون انتخابات آن هم به عنوان تاکتیک فرعی و برای افشاگری و در خدمت اهداف وصف مستقل جنبش کارگری یک چیز است و دخیل بستن به آن با هدف شرکت در ساختار قدرت و تبدیل کردن آن به قاعده بازی همیشگی چیز دیگری.

در این رویکرد هیچ سخنی در مورد مشی و تاکتیک مستقل چپ انقلابی و جنبش ضد سرمایه داری گفته نمی شود و مرز بین جنبش اعتراضی مردم و صفوف بورژوازی و طبقه حاکم با جناح های گوناگونش، مرز مبارزات درون سیستمی و برون سیستمی (ضد سیستمی) دایما بهم می ریزد. گوئی مبارزه درون جناح های بورژوائی در بالا عینا ادامه طبیعی جنبش و مبارزه طبقاتی در پائین است. گوئی توده های مردم و استثمارشوندگان سرنوشتی جز تبدیل شدن به نیروی فشار برای این یا آن حزب جهت کسب قدرت و حضور در ساخت قدرت سیاسی ندارند. و این در حالی است که نبض اصلی جنبش و مبارزه طبقاتی آشکارا درجائی دیگر و خارج از سازوکارهای نظام حاکم می زند. کشش بی وقفه حضور در ساخت قدرت سیاسی، با روح جنبش های انقلابی جدید در تضاد آشکار قرار دارد و همین تفاوت بزرگ توضیح دهنده بی اعتنائی این گرایش های سنتی نسبت به جنبش های جدید است. این گرایش ها بیش از آن که در نقش اپوزیسیون و منتقد کلیت سیستم باشند در نقش اپوزیسیون و منتقد درون سیستم بشمار می روند. آن چه که مربوط به وضعیت عینی و صف آرائی های آن است، برای این "چپ" تمامی دایره مبارزه، به صف آرائی بین سیاست رشد و ریاضت اقتصادی محدود می شود. اما حتی سیاست رشدی که این چپ در پشت آن سنگ گرفته است، فی نفسه نفی کننده سیاست های نئولیبرالیستی نبوده و نزاع طرفین در چگونگی پیش برد آن ها و شتابشان خلاصه می شود.

فقدان مشی مستقل، فقدان افق ضد سرمایه داری، لحظه بینی، نگاه به بالا و ارزیابی مبالغه آمیز از ابعاد کشاکش جناح های بورژوازی، دخیل بستن به مکانیزم انتخاباتی بورژوازی به عنوان اهرم بزرگ تغییر، بیگانگی با جنبش های اعتراضی جدید و جاری در بیرون از سازوکارهای سیستم و بازی در بساط بورژوازی و از همه بدتر آشفته کردن مرزهای مبارزه ضد سرمایه داری علیه نظام حاکم با تنش های درون صفوف بورژوازی از خصوصیات بارز این رویکرد است.

چرخه بازتولید اقتدار سیاسی بورژوازی

سرمایه داری برای تأمین انباشت سرمایه و نرخ سود بیشتر و تثبیت موقعیت خود در برابر مبارزات بی وقفه استثمارشوندگان، همواره در تلاش برای بازتولید موقعیت خود در عرصه های گوناگون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بوده و این کار را اساساً از طریق بازتولید مناسبات مبتنی بر استثمار نیروی کار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و بالأخره با سازماندهی و ساختارهای سلسه مراتبی و قابل کنترل به عمل می آورد. البته بازتولید موقعیت بورژوازی که بندهافش با کاراضافی و استثمارگره خورده است، بدون تمکین و همراهی مولدین یعنی کارگران و استثمارشوندگان ممکن نیست و چه بسا در زندگی عملی و حتی ایده ئولوژی و باورهای نظری، در یک تناقض آشکار کارگران و مبارزین ضد سرمایه داری، خواسته و ناخواسته و تحمیل شده در بازتولید غولی که علیه آن مبارزه هم می کنند مشارکت داشته باشند. بنابراین فرایند بازتولید شامل هر سه عرصه مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک می شود. در عرصه سیاسی صرفنظر از اهرم قهر و سرکوب، با تکیه بر مکانیزم دموکراسی نیابتی و غیرمستقیم یعنی سیستم نمایندگی، از رقابت های انتخاباتی و چرخش قدرت سیاسی در میان احزاب و بازیگران و نخبگان وفادار به طبقه حاکم هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی و کانالیزه کردن مبارزات ضد سرمایه داری به شن زارها، نهایت بهره را می برد. در همین رابطه تناوب و چرخش کارگزاران اجرائی بین جریان راست و سوسیال دموکراسی در این سیستم عملاً به ابزار مهمی برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام از نارضایتی های انباشته شده استثمارشوندگان تبدیل شده است. واقعیت آن است که در کشورهای مرکزی سرمایه داری نقش سوسیال دموکرات ها بویژه در طی چند دهه اخیر تعرض نئولیبرالیسم، جز خدمت بی ریا و تمام عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران و کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. در این گونه صف آرائی های انتخاباتی معمولاً دو حزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه ها و حداکثر در شتاب پیشبرد سیاستهای مشترک، در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. در کنار آن ها طیف رنگارنگی از سازمانها و احزاب کوچکتر در هر دوسو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسوئی و بده وستان با جریانات نزدیک به خود برای به دست آوردن سهمی از قدرت در تلاش اند.

نقش چپ در فرایند چرخه بازتولید نظام سرمایه داری

آن‌ها چنان با شیفتگی از انتخاب اولاند و کرامات او سخن می‌گفتند که فراموش می‌کردند نقش اصلی وی و حزبش در این ماجرا نجات بیمار از پی آمده‌های سخته و گسستی است که در چرخه بازتولید خود، نه فقط در عرصه انباشت سرمایه و بحران مازاد تولید، بلکه هم‌چنین در عرصه سیستم سیاسی و بحران اعتماد شهروندان به دموکراسی خود با آن مواجه شده است. حتی مدعیان غیر رادیکال چپ (یعنی رفرمیست‌های اسم و رسم دارهم) با چنین گشاده‌دستی و خوش‌بینی درباره سیر و امکان تحولات در بالا سخن نمی‌گفتند! اسب توهم تا آن حد به تاخت درمی‌آید که عملاً اولاند به سوارکار مقدسی تبدیل می‌شود که گویا آمده است تا به جنگ سرمایه مالی و کلان سرمایه داران برود. البته با چنین تصویری، طبیعی است که مضاف و پیروزی این سوارکار، که ظاهراً باید آن را اسب تروای این "چپ رادیکال" به شمار آورد، مستلزم حمایت فعال از آن است. ریختن بی‌قید و شرط آراء خود به سود کاندید حزب سوسیالیست، زمینه ساز گام‌های بعدی یعنی مشارکت فعال در انتخابات پارلمانی و سیاست ائتلاف و مشارکت در ساخت قدرت را به دنبال خود دارد. چنان که ملاحظه می‌فرمائید، گام‌ها یکی پس از دیگری برای فرورفتن در باتلاق ساختار قدرت برداشته می‌شوند و درست در زمانی که اعتماد عمومی به سیستم در حال فروریختن است، پرده از چهره رازورزانه دموکراسی نیابتی کنار می‌رود، این چپ با داع کردن معرکه انتخابات و شرکت در بازی باخت باخت، به نجات سیستم می‌شتابد.

سؤال این است که آیا براستی اولاند اسب تروای چپ و جنبش اعتراضی است یا برعکس این "چپ رادیکال و ضد سرمایه داری" است که به اسب تروای بورژوازی برای رخنه در قلعه جنبش و متشتت کردن صفوف آن تبدیل شده است؟

مطابق این چرخه، در وجه عمده، این چپ سوسیال دموکرات و وفادار به نظام است که معمولاً بیشترین آراء کارگران ولایه‌های ناراضی را در سبد خود جمع کرده و آن را در خدمت طبقه بورژوازی و نجات نظام از بحران قرار می‌دهد (این چپ معمولاً در مواقعی که در قدرت نیست و جامعه بحرانی است، شانس صعود دارد و وقتی هم در قدرت است، موقعیت خود را از دست داده و برای مدتها به محاق می‌رود). سپس نوبت حلقه‌های بعدی و از جمله چپ مدعی مبارزه ضد سرمایه داری فرامی‌رسد که نقش خود را در تکمیل این چرخه بازتولید، ولو در کسوت منتقد آن، ایفاء کند. آن‌ها نیز علی‌القاعده و به سهم خود آراء ناراضی‌ترین و رادیکال‌ترین بخش‌های جامعه را جمع کرده و احیاناً در طی دادوستدی تحویل احزاب سوسیال دموکرات و بطور غیرمستقیم به

کل نظام می دهند. چنین عملکردی این سؤال را در برابر همه قرار می دهد که چرا آراء چهارمیلیون از ناراضی ترین و آگاه ترین بخش جامعه، طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران فرانسه به جای تقویت مبارزات ضدسیستمی و ضدسرمایه داری در خدمت تقویت مواضع سوسیال دموکراسی و ترمیم چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی متزلزل و دچار بحران، قرار گیرد؟. لااقل جبهه چپ می توانست صراحتاً اعلام کند که اولاً بهیچ وجه قصد مشارکت در قدرت سیاسی را ندارد. ثانیاً مطالبات مشخص و قاطعی را در برابر سوسیال دموکراتها قرار می داد و حمایت خویش را مشروط به پذیرش و برآورده کردن آن ها می کرد. تنها در این صورت بود که سوسیال دموکرات ها نیز با خیال آسوده نمی توانستند به سازش با جناح راست که هموار احتمال آن وجود دارد، مبادرت ورزند. حال اگر به جای قرارگرفتن در خارج از این چرخه بازتولید و به مثابه کنشگر ضدسرمایه بخواهیم به انتخاب از میان دوگانه هائی چون سارکوزی یا اولاند، اوباما یا رامنی*^۴ بسنده کنیم، همیشه در همان جاده ای خواهیم راند که بورژوازی برایمان ساخته است. در این صورت دیگر داشتن افق و استراتژی معطوف به سوسیالیسم و بناکردن جهانی دیگر بی معنا خواهد بود.

باین ترتیب رویکرد و هم وغم این چپ مدعی رادیکالیسم تماماً معطوف به تاکتیک های انتخاباتی معطوف به مشارکت در ساخت قدرت سیاسی و تشویق پرولتاریا به آن است و نه آن گونه که بعضاً ادعا می شود تبدیل آن به تریبونی برای افشاگری علیه بنیادهای نظام سرمایه داری. در شرایطی که از قضا بورژوازی با بی اعتمادی گسترده و رشد آگاهی نسبت به ماهیت فریبنده و راز ورزانه "دموکراسی" و عملکرد ضد مردمی آن مواجه شده است، به هنگامی که بورژوازی نه فقط با یک بحران عظیم اقتصادی بلکه هم چنین با بحران هژمونی و نمایشی بودن دموکراسی اش مواجه شده است، این "چپ رادیکال" ما بجای تکیه بر چنین نیروی بالنده و ضدسیستمی، و قرارگرفتن در آنجائی که نبض مبارزه طبقاتی می طپد، هم چنان مشغول بازی قدیمی درون سیستمی خود است. اگر ماهیت جادویی صندوق انتخابات و رازورزی آن را در دوگانگی و تضاد بین رویکرد و خواست رأی دهندگان و بیرون کشیدن نمایندگان بدانیم که در بست سیاست های بورژوازی را به پیش می برند، و درحالی که اکنون تضاد بین "خیابان" و پارلمان در اوج است، آنگاه روشن است که راه مقابله با جادوی صندوق نه دخیل بستن به خود آن، بلکه از کانال تقویت "خیابان" [مبارزه بیرون از سازوکارهای سیستم] و در فرایند برقراری مجامع خود بنیاد و اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی طبقات زحمتکش می گذرد. بدیهی است که

تنها دموکراسی بدون عایق بندی قادر به جاری ساختن مبارزه طبقاتی و تبلور خواست ها و اراده واقعی بی شماران سوژه هاست و دموکراسی نیابتی جز برای منکسر ساختن آن نیست. "دموکراسی ی" که در آن مردم تنها در نقش تماشاگران و ابژه هائی هستند که تنها می توانند از میان آن چه که نخبگان طبقه حاکم در برابرشان گذاشته اند برگزینند. در این رویکرد تقلیل گرایانه در حوزه اقتصادی عمق بحران، به دعوای درون سیستمی جناح های نظام حاکم و به طور خاص به منازعات پیرامون سیاست ریاضت اقتصادی و رشد تقلیل می یابد (بی آنکه به خطر مثله شدن مبارزه طبقاتی در پشت این کشاکش کوچکترین عنایتی بشود)، و در حوزه قدرت سیاسی و بحران دموکراسی بورژوائی، صرفا به جابجائی قدرت در بین فراقسیون های اصلی بورژوائی.

فاجعه وقتی ابعاد بزرگتر می شود که در نظر بگیریم امروزه خواست تشکیل مجامع عمومی و دموکراسی مستقیم و مشارکتی به یکی از خواست های رادیکال و مهم جنبش های اعتراضی و حتی به درجاتی به تاکتیک عملی آن ها تبدیل شده است. در چنین شرایطی این "چپ رادیکال" به جای شرکت فعال در افشاء این دموکراسی اخته شده و بزک گشته و گسستن از آن با هدف برقراری دموکراسی رادیکال، گوئی که بند نافش با نظام انتخاباتی بورژوائی و دموکراسی نیابتی دوخته شده و ناچار است برای نجات سیستم از بحران بازتولید خود به نجاتش به شتابد! به جای مشارکت فعال در مبارزات برون سیستمی و تقویت آن، و حضور فعال در جائی که نبض مبارزه طبقاتی می زند، با همان رویکرد سنتی بهره گیری از فشارهای پائین و توده ای برای تقویت این یا آن جناح و این یا آن سیاست، اقدام به سیاست ورزی می کند. در حالی که نفس فشار از پائین اگر در خدمت و راستای تقویت مبارزات برون سیستمی نباشد، حاصلی جز تبدیل کارگران و زحمتکشان به سیاهی لشکر این یا آن جناح بورژوازی نخواهد داشت. بدیهی است که چپ ضد سرمایه داری و مدعی رادیکالیسم باید خود را از این گرداب تباه کننده بیرون بکشد.

چپ با کدام استراتژی؟

چپ برای خروج از این گرداب تباه کننده چه می تواند بکند؟. قبل از هر چیز به عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم از تجربیات سترون و شکست خورده گذشته مبنی بر مشارکت (مستقیم و غیرمستقیم) در ماشین قدرت به امید تحول جدی در وضعیت را، بجای درهم شکستن آن، فراگیرد. چپ قبل از هر چیز باید با شهامت کامل دندان طمع مشارکت در قدرت را بکشد. هیچ چیز بیش از این آموزه تا مغز استخوان رسوخ کرده و بدیهی انگاشته شده سیستم، جامعه طبقاتی و

احزاب متعلق به آن را که گویا وظیفه حزب و سازمان و یا جنبش طبقه کارگر مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است، بیانگرمسخ شدگی چپ و حل شدگی آن درسیستم نیست. چپ تا جامعه طبقاتی دائراست کارکردی جزمبارزه علیه قدرت و ازمنظر ضد قدرت و نه جابجا کردن آن، ندارد. نباید فراموش کرد که مقوله قدرت اساسا در قدرت بیگانه و جدا شده از مولدین و صاحبان واقعی آن معنا دارد. با یگانگی سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی و بیگانه شده و سرکوبگر (از جمله نهادی بنام دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که دموکراسی صوری، نمایندگی و "دمکراسی غیرمستقیم" نامیده می شود، در ماهیت خود و در تجارب تاریخی مکرر، معنائی جز تفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذار شد، علیرغم همه شرط و شروط های حقوقی اغواکننده و صوری، غیر قابل کنترل و سرکوبگر می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز خود حکومتی کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت بیگانه شده" نیست. چپ به مثابه بخش فعالی از جنبش ضد سرمایه داری وظیفه ای مهم تراز بارور ساختن نظری و عملی خود حکومتی به مثابه تنها بدیل سرمایه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیر درهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود:

دو محور اصلی این استراتژی عبارت است:

الف- راهبرد دموکراسی مستقیم و مشارکتی و فراگیر (هم دموکراسی سیاسی و هم اقتصادی) با تمرکز عمده بر مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم در تمامی سطوح خرد و کلان. بر این اساس تقویت اقدام مستقیم و دامن زدن به آن برای کنترل زندگی و بیرون کشیدن آن از چنگ سلطه بورژوازی، در کارخانه ها و محله ها و خیابان ها و مدرسه ها و دانشگاهها و تمامی مؤسسات آموزشی و خدماتی، از طریق تشکیل مجامع توده ای، وظیفه اصلی این چپ را تشکیل می دهد. دموکراسی مستقیم و مشارکتی پادزهر قدرت بیگانه شده و سرکوبگر و باطل السحرا فسون بورژوازی است.

ب- بی تردید در این رویکرد مبارزه برای تحمیل مطالبات و خواسته های فوری به بورژوازی وجود دارد اما در خدمت این استراتژی یعنی توانمندسازی جنبش و گشودن راه پیشروی بسوی جهانی دیگر و نه در خدمت بازتولید نظام کنونی. و بنابراین چپ باید با پای بندی به اهداف و بنیادهای وجودی خود، یعنی با اتکاء بر فشار از بیرون به

سیستم و نه با مشارکت اخته کننده درچرخه آن، آن را انجام بدهد. شرکت در کارزار انتخاباتی و پارلمان ها - در صورتی که توسط جنبش و فعالان آن ضروری تشخیص داده شود- تنها به عنوان یک تاکتیک فرعی با هدف افشاء بورژوازی، تقویت گفتمان ضد سیستمی و برای تحمیل مطالبات معین می تواند صورت گیرد. و به همین دلیل تا آنجا مجاز، امکان پذیر و مفیداست که بر نیروی مستقل و فشار خارج از سیستم متکی باشد.

۰۶-۱۳۹۱ // ۲۰۱۲-۰۹

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de>

۱* - <http://www.hafteh.de/?p=۳۲۳۵۶>

۲* - "از نظر شیوه مبارزاتی مبنای حرکت آنها بر اساس مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم، اشغال فضا- مکانهای تحت کنترل بورژوازی و فشار از بیرون به سیستم برای تحمیل مطالبات معین تا جایگزینی آلترناتیو خویشتن است. سخنگویان و رابطین و تسهیل کنندگان و... همه و همه در خدمت نقش آفرینی هرچه بیشتر آنها به مثابه کنشگران آزاد و فعال و خود سازمانده قرار دارند. نمایندگی به معنی تفویض حق تصمیم گیری، که حاصلی جز از خود بیکانگی و مسلط کردن نیروی غیر مرتبط به بورژوازی برخوردار، امری است که جنبش های جدید تا آنجا که می توانند و تا آنجا که در توان آنهاست، در جهت امحاء آن می کوشند. بی تردید همه اینها بصورت یک فرایند است و ضربتی ناشدنی است، اما جهت گیری عمومی در این سمت و سواست و وظیفه نیروها و گروهائی که با وارد دارند سوسیالیسم جز بدستان خود کارگران و زحمتکشان ساخته نمی شود، تقویت همین روند است". به نقل از محور هفتم مقاله جنبش های جدید حامل چه پارادایمی هستند؟

۳* - نگاه کنید به دوگفتار سیاسی در سایت راه کارگر و یا سایت رادیو و تلویزیون برابری تحت عنوان انتخابات فرانسه و یونان و تأثیرات آن بر اتحادیه اروپا و بحران اقتصادی، انتخابات در فرانسه و یونان، چشم انداز تحولات در اروپا

۴* - نگاه کنید به بیانیه و کمپین اخیر جنبش اشغال در شیگاگو به مناسبت شروع کارزار انتخاباتی آمریکا و برگزاری مجمع ملی دموکراتها، با شعار تغییر واقعی، و این که چگونه جنبش های جدید

تلاش می کنند تا از سیکل معیوب گزین بین بد و بدتر عبور نمایند:

[/http://occupywallst.org/article/chicago-occupyobama](http://occupywallst.org/article/chicago-occupyobama)